

معضلات دنیای مدرن از نظر ماکس وبر

امان‌الله فصیحی*

چکیده

بررسی وضعیت فرهنگ مدرن و معضلات آن از نظر ماکس وبر، از متفکران قرن بیستم، موضوع این پژوهش است. از نظر ماکس وبر، فهم معضلات فرهنگ مدرن با فهم عقلانیت پیوند وثیقی دارد؛ زیرا اساس فرهنگ مدرن بر عقلانیت استوار است. از همین رو، نخست عقلانیت از نظر وبر بررسی و سپس خصوصیات عقلانیت مدرن از نظر او تحلیل شده است. از دیدگاه وبر پس از نفوذ عقلانیت ابزاری در عرصه‌های دانش و معرفت، نظام معنایی، و تعهدات و انگیزش، معضلاتی در فرهنگ مدرن پدید آمده است. افسون‌زدایی، نسبی‌گرایی، فقدان معنا از زندگی و گرفتار شدن در قفس آهنین، مهم‌ترین آنها است. هدف این مقاله تبیین معضلات و تنگناهای دنیای جدید از نظر ماکس وبر است؛ چون او به‌خوبی مشکلات دنیای جدید را فهمیده است. دیدگاه بسیاری از منتقدان بعدی، در آرا و اندیشه‌های ماکس وبر ریشه دارد. از این رو، فهم دیدگاه وی درباره دنیای جدید و پیشرفته بسیار مهم است. این پژوهش با استفاده از روش کیفی تفسیر متن و نیز روش اسنادی به فرجام رسیده است.

کلیدواژه‌ها: عقلانیت، فرهنگ، افسون‌زدایی، معنا، ارزش‌ها.

مقدمه

برخلاف انتظار، دنیای مدرن آن گونه که انسان‌ها در ابتدا توقع داشتند به پیش نرفت؛ دنیای جدید و پیشرفته با مشکلات و آسیب‌هایی همراه بوده که در کانون توجه بسیاری قرار گرفته است. بررسی دیدگاه‌های مختلف در مورد معضلات دنیای مدرن کاری بس دشوار و طاقت‌فرسایی است که در یک مقاله امکان آن فراهم نیست. لذا در این نوشتار دیدگاه وبر در مورد معضلات و تنگناهای دنیای مدرن تحلیل و بررسی می‌شود. بنابراین، پرسش این نوشتار آن است که از نظر وبر ریشه معضلات دنیای جدید کدام‌اند؟ از نظر وبر برای فهم معضلات دنیای مدرن، باید مهم‌ترین خصوصیت آن را شناخت. از دیدگاه او ویژگی اصلی دوران مدرن «خردورزی»، «عقلانیت» و مهم‌تر از همه «وهم‌زدایی از جهان» است. «خردورزی و عقلانیت و مهم‌تر از این دو، "وهم‌زدایی از جهان" ویژگی‌هایی هستند که سرنوشت جامعه زمانه را ترسیم می‌کنند». مطابق عبارت مذکور، در مقام تحلیل و تعریف می‌توان «خردورزی»، «عقلانی‌شدن» و «افسون‌زدایی از جهان» را از همدیگر تفکیک کرد، ولی در واقع آنها سه منظر از یک واقعیت‌اند. به بیان دیگر، خردورزی و افسون‌زدایی ثمره عقلانیت مدرن است نه چیزی غیر از آن. بر همین اساس، محور این نوشتار «عقلانیت» است. تلقی درست از عقلانیت در آرای وبر تا حد زیادی ما را در فهم معضلات دنیای جدید کمک خواهد کرد. آنچه ضرورت این سنخ نوشتار را مدلل می‌سازد این است که افرادی چون وبر که در متن دنیای جدید زیسته‌اند، به‌خوبی مشکلات و معضلات آن را درک نموده و به نقد آن پرداخته‌اند. فهم معضلات دنیای مدرن از منظر افرادی که خود زمانی مدافع آن بوده‌اند، به ما کمک می‌کند که کورکورانه همان راهی را نرویم که دیگران از رفتن آن پیشمان‌اند. این نوشتار در حد خود، کار جدیدی است و نویسنده در بررسی خود به سابقه‌ای دست نیافته است. این نوشتار با استفاده از روش استدلالی و با استفاده از تکنیک تحلیل متن به فرجام رسیده است.

معنای عقلانیت

به منظور مشخص شدن عقلانیت در اندیشه وبر ابتدا معانی عقلانیت و مهم‌ترین خصوصیت عقلانیت مدرن بررسی می‌شود. مراجعه به آرای وبر نشان می‌دهد که وی از صور مختلف عقلانیت بحث کرده است. وی عقلانیت را به شکل خاصی محدود نکرده

است؛ اگرچه در تحلیل نهایی همه آنها با یکدیگر پیوند جدایی‌ناپذیر دارند. از نظر وبر عقلانیت یک امر کاملاً نسبی است؛ یک باور یا یک کنش از یک منظر ممکن است عقلانی و از منظر دیگر غیرعقلانی باشد. برای مثال، جذبۀ عارفانه از یک منظر عقلانی و از منظر دیگر کاملاً غیرعقلانی است. نه تنها گرایش‌های دینی بلکه عقلانی بودن حیات اقتصادی، فنی، تحقیقات علمی، آموزش‌های نظامی، قانونی و مدیریت بسته به هدف ممکن است از یک منظر عقلانی و از منظر دیگر کاملاً غیرعقلانی باشد. تعاریف متعدد از عقلانیت ارائه شده است، اما معنای اصلی عقلانیت در نظر وبر عبارت است از: «تسلط فزاینده بر واقعیت و دست یافتن روشمند به هدفی مشخص و عملی به کمک محاسبه و ابزارهای مناسب».^۴ مهم‌ترین پرسش که در اینجا مطرح می‌شود آن است که این نوع عقلانیت چگونه آغاز شد؟ جوامع مدرن چگونه به این نوع عقلانیت دست یافته‌اند؟ به منظور پاسخ دادن به این پرسش فرایند عقلانی شدن بررسی می‌شود.

فرایند عقلانی شدن جهان

درک درست فرایند عقلانی شدن و شکل‌گیری تمدن تجدد ارتباط وثیق با دیدگاه وبر در مورد تحولات عمده تاریخ دارد. طبق قرائت معروف، محرک اصلی تاریخ گسترش عقلانیت و خروج انسان از سلطۀ جهل و خرافات است. البته می‌توان تفسیر دیگری نیز از دیدگاه وبر ارائه نمود. مطابق این تفسیر عامل اصلی حرکت تاریخ، تضاد انسان با محیط یا تضاد با شرایط هستی انسانی است. این برداشت ملهم از تعریف وبر از عقلانیت است. از نظر وبر عقلانیت اعم از عملی و نظری عبارت است از: «تسلط نظری فرایند بر واقعیت، از طریق مفاهیم متزاید دقیق و انتزاعی و تحصیل روش‌مند هدف مفروض و معین عملی، به‌وسیله محاسبه متزاید دقیق ابزارهای باکفایت».^۵

مطابق تعریف مذکور کارکرد یا غایت عقلانیت، ایجاد امکان برای پاسخ‌گویی به نیازها یا مشکلات ناشی از ناسازگاری و تضاد شرایط هستی انسانی و محیط پیرامونی یا مانعیت آنها برای دستیابی به خواسته‌ها و مقاصد انسانی است. بنابر این تلقی، انسان در ادوار مختلف تاریخ برای حل معضلات خود از ابزارهای مختلف استفاده کرده است. در یک دوران از جادو، در دوران دیگر از دین و در نهایت از عقلانیت بهره جسته است. از نظر وبر دو اتفاق عمده در تاریخ رخ داد تا عقلانیت مدرن به منصب ظهور برسد. مراحل مذکور

تمایز دین از جادو و متولد شدن عقلانیت در دامن دین است. از نظر او نخستین گام عقلانی شدن مرحله تفکیک دین از جادو است. به عقیده وبر و دیگر جامعه‌شناسان دین، انسان‌ها در سپیده‌دم تاریخ با استفاده از جادو و ابزارهای جادویی و با توسل به دمون‌ها (demon) نیازهای بنیادی زندگی‌شان را تأمین می‌کردند. ولی به مرور از این مرحله عبور کردند و به دامن دین چنگ انداختند. عبور از مرحله جادو و چنگ زدن به دامن دین، نخستین مرحله عقلانی شدن تاریخ است. عبور از دمون‌ها به خدایان، نخستین مرحله عقلانی شدن بود که با ظهور ادیان رخ داد. در فرایند حرکت جهان به سمت عقلانی شدن، دین نه تنها در برابر جادو قد علم نمود، بلکه از درون مدام به بازسازی باورهای خود نیز مبادرت ورزید. عالمان دین همواره در پی آن بودند که باورهای دینی را عقلانی کنند. این امر زمینه شکل‌گیری عقلانیت مدرن را فراهم آورد. یعنی دومین مرحله عقلانی شدن از این طریق فعلیت یافت. مرحله‌ای که براساس علم، اقتصاد و سیاست انجام شد. وبر در کتاب *جامعه‌شناسی دین* و در کتاب *اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری* به این مطلب اشاره نموده است. برای نمونه، او می‌گوید: «یکی از عناصر پایه‌ای روح سرمایه‌داری جدید، بلکه روحیه کل فرهنگ جدید، یعنی سلوک عقلانی مبتنی بر ایده تکلیف، از روحیه ریاضت‌گری مسیحی سر برون آورد».^۶

در مورد دیگر نیز وبر تصریح کرده که عقلانیت مدرن، محصول تلاش‌های حاملان دین و تفکر عقلانی سکولار بوده است:

این فرایند تاریخی بزرگ (عقلانی شدن) در توسعه ادیان، یعنی برجیده شدن کامل بساط جادوگری در دنیا توسط پیامبران عبری باستان، به همراه تفکر علمی یونانیان که همه ابزارهای جادویی برای رستگاری را به‌عنوان خرافات و معصیت باطل کرده بود، در اینجا به پایان منطقی خودش رسید. پیوریتن‌های اصیل حتی تشریفات مذهبی کفن و دفن را کنار گذاشته و عزیزترین افراد خانواده خود را بدون مراسم مذهبی دفن می‌کردند تا مبادا خرافات و اعتقادات جادویی در ایمان آنها رخنه کند.^۷

از نظر وبر نقش ادیان در بسط عقلانیت یکسان نبوده است؛ چنان‌که کاتولیک‌ها کمتر از پیوریتن‌ها در عقلانی نمودن زندگی و جادوزدایی نقش آفریده‌اند.^۸ نتیجه سخن پیش‌گفته این است که از نظر وبر انسان در حل مسائل زندگی خود در هر مرحله از ابزارهای عقلانی متناسب با آن شرایط استفاده نموده است. در نخستین مرحله معرفت جادویی حاکم بوده که

به تدریج به دین تبدیل شده و از متن معرفت دینی معرفت علمی و عقلانی مدرن پدید آمده است. از نظر وبر تفاوت جادو و دین با عقلانیت مدرن در این است که جادو و دین عقلانی نیست، بلکه تفاوت در تلقی‌شان از عقلانیت است؛ آنچه این دو نوع عقلانیت را از همدیگر متمایز می‌سازد این است که عقلانیت جادو و دین به دنبال تبیین روابط عادی و معمول یا مکرر روزمره نیستند، بلکه در پی فهم پدیده‌های استثنایی و نامنظم‌اند. از منظر جادو و دین، علت‌ها یا وسایل مطلوب، آنهایی هستند که برخلاف امور روزمره و معمول، واجد ویژگی‌های استثنایی و خصلت‌های متمایز از واقعیات عادی‌اند، ولی علم به تبیین پدیده‌های معمول می‌پردازد.^۹

ساحت‌های عقلانی شدن

پاسونز ساحت‌های عقلانی شدن از نظر وبر را به سه عرصه تفکیک نموده است که عبارت‌اند از:

۱. عقلانی شدن معرفت و شناخت‌ها

در نخستین مرحله تلقی و تصور انسان از خود، جهان، خدا و دیگر امور متافیزیکی عقلانی می‌شود. برداشت‌های مفهومی انسان از خود و جهان است که جهت‌گیری بشر را درباره جهان مشخص می‌کند و به آن مشروعیت می‌بخشد، به هدف‌های او معنا می‌دهد و نظام امور اخلاقی او را بیان می‌کند. در حقیقت مقصود از عقلانی شدن اندیشه‌ها این است که اولاً انسان نگاه استقلالی به عالم ماده داشته باشد و در تحلیل حوادث و پدیده‌های طبیعی و انسانی هیچ‌گاه به چیزی بیرون از طبیعت ارجاع ندهد؛ گویی طبیعت در نگه‌داشتن، گرداندن، مدیریت، تولید خود، ایجاد حوادث و سایر امور، خودکفاست و به چیزی بیرون از خود نیاز ندارد؛ ثانیاً انسان تمام آگاهی و شناخت خود را به همین عالم محصور نماید و از ماسوای آن غفلت ورزد. وقتی که عالم از مبدأ و منتهای خود بریده لحاظ شد، آنچه در درجه نخست اهمیت می‌یابد، تبیین وضعیت موجود و چگونگی اشیا است. سرآغاز عقلانی شدن اندیشه‌ها را باید در فلسفه یونانیان و عقلانیت نظری نهفته در آن جست‌وجو نمود؛ زیرا در پی رواج تبیین عقلانی عالم، به تدریج ارائه تفسیر دینی و الهی از جهان برچیده شد. این نوع تفکر در پی ظهور اندیشه علمی جدید و عقلانیت نو، به‌ویژه در پی ظهور عقلانیت ابزاری، به اوج خود رسید. بنابراین، عقلانی شدن اندیشه‌ها در قالب نگاه علمی و عقلانی به

جهان طبیعی و انسانی و کنار گذاشتن هر چیز غیر از آن تحقق می‌یابد. به بیان مختصر، عقلانی شدن اندیشه یعنی جایگزینی تدریجی آگاهی و معرفت جادویی و دینی با معارف تجربی، عقلانی و ابزارانگارانه.^{۱۱}

۲. عقلانی شدن نظام هنجاری و معنایی جامعه

سطح دیگری که عقلانیت در آن نفوذ نموده، نظام هنجاری یا نظم حاکم بر جامعه است.^{۱۲} مقصود از این سطح یا بعد از عقلانیت، نظام معنایی و غایت‌شناختی جامعه است؛ نظامی که سمت و سوی رفتارهای اجتماعی و فردی افراد را مشخص می‌کند و به مسائل بنیادی و معضلات وجودی او پاسخ می‌دهد. از نظر وبر صرفاً جریان‌های سکولار در عقلانی شدن نظم اجتماعی و معنایی جامعه اثرگذار نبوده‌اند، بلکه خود ادیان نیز در عقلانی نمودن نظام معنایی جامعه اثر بسزایی داشته‌اند. به باور وبر اساساً هدف اصلی پیامبران و منجیان ادیان رستگاری، عقلانی نمودن کل روش زندگی است. مقصود از ادیان رستگاری آن ادیانی است که در پی رهایی از رنج‌اند. هر قدر جوهر این رنج متعالی‌تر و درونی‌تر و اصولی‌تر تصور شود، کل زندگی عقلانی‌تر می‌شود؛ زیرا در این حالت، فراهم آوردن یک مأمّن دائم برای افراد در مقابل رنج اهمیت بیشتری دارد.^{۱۳} ویر مفهوم رستگاری را نیز با موضوع عقلانی شدن حیات پیوند داده است. «مفهوم رستگاری به ذات خود مفهوم بسیار کهن است، به شرط آنکه آن را رهایی از اندوه و گرسنگی و خشک‌سالی و بیماری، و سرانجام رهایی از رنج و مرگ بدانیم. با وجود این، رستگاری تنها در جایی اهمیت یافت که «تصوری» نظام‌یافته و عقلانی «از جهان» ارائه کرد و نماینده موضع خاصی در قبال جهان شد؛ چون معنا و نیز کیفیت دلخواه و روان‌شناختی رستگاری به تصویری از جهان و اختیار کردن موضعی در قبال آن بستگی داشت.»^{۱۴} از نظر وبر اوج عقلانی شدن نظام معنایی، تجدد است. نظام معنایی و نظم زندگی در دامن دین پرورش یافت ولی بعد از رسیدن به سن بلوغ به مادر خود پشت کرد و استقلال خود را اعلان نمود. در نتیجه مصائب و مشکلات جدیدی آفرید که خود از حل آن ناتوان ماند؛ چیزی که وبر از آن به قفس آهنین تعبیر کرده است.

۳. عقلانی شدن تعهدات انگیزشی

تصورات انسان از جهان نه تنها بر الگوهای اجتماعی و رفتاری اثرگذار است، بلکه بر انواع تعهدات انگیزشی و سطوح مختلف آن نیز اثر می‌گذارد. تعهدات انگیزشی در بُعد نظری

به معنای اعتقاد به معتبر بودن شناخت‌های عقلانی و در بعد عملی، به معنای عمل نمودن بر اساس شناخت عقلانی است. بنابراین، عقلانی شدن تعهدات در مرحله نخست به نظام‌مند شدن کل طرح زندگی و برداشت انسان از کائنات دلالت دارد؛ در قدم بعد از نحوه رفتار انسان در داخل همین چارچوب مشخص شده، حکایت دارد.^{۱۵}

به بیان دیگر، جوهر عقلانی شدن تعهدات انگیزشی پذیرفته شدن عقل به عنوان راهنمایی زندگی است. این، مهم‌ترین اتفاقی است که در عقلانی شدن انگیزه‌ها رخ می‌دهد؛ زیرا عقلانی شدن انگیزه‌ها در معقول‌ترین چهره‌اش به این استدلال تمسک می‌نماید که عقل می‌تواند خوبی و بدی اعمال را کشف کند و انگیزه‌های خوب و بد را در اختیار ما قرار بدهد و دیگر به خدا و دین حاجت نیست و اگر به عقل تنها اکتفا و اتکا کنیم زندگی ما آباد خواهد بود و زیانی متوجه ما نخواهد شد؛ چه عمل ما با خواست دین یا جادو منطبق باشد و چه نباشد؛ لذا سامان یافتن زندگی بر پایه عقل هیچ زیانی در پی نخواهد داشت. بنابراین، عقلانی شدن انگیزه‌ها یعنی اتکا به عقل در تمام امور دنیوی و حیات این جهانی خود. در نتیجه دین و توسل به امور ماورای طبیعه خواه به‌مثابه راهی برای شناخت جهان یا به‌عنوان پشتوانه‌ای عاطفی شخصی رو به افول می‌گذارد و قلمرو آن محدود می‌شود؛ زیرا عمل دینی در مورد امور دنیایی به‌مثابه مهم‌ترین هدف زندگی واجد اهمیت چندانی نیست. از نظر وبر عقلانی شدن معرفت و شناخت‌ها مهم‌ترین بخش فرایند عقلانی شدن است که هزاران سال تمدن غرب با آن مواجه بوده و امروز معمولاً با نگرش بسیار منفی ارزیابی می‌شود. مقصود وبر از عقلانی شدن دانش و معرفت، افزایش فزاینده دانش درباره شرایط زندگی نیست؛ زیرا علم و آگاهی گذشتگان نسبت به شرایط و ابزار زندگی‌شان بیشتر از ما بوده است. بنابراین، معنای عقلانی شدن دانش چیزی جز «وهم‌زدایی از جهان و نفی هر نوع نیروی اسرارآمیز و غیرقابل محاسبه از جهان» نیست. از آنجا که در گذشته جهان در سلطه نیروهای مرموزی چون ارواح بود، از ابزارهایی مانند جادو و سحر استفاده می‌شد. ولی پس از وهم‌زدایی از جهان ابزارهای فنی و روش‌های محاسبه جای ابزارهای کهن را گرفته است.^{۱۶}

به بیان دیگر، از نظر وبر مهم‌ترین مصداق عقلانی شدن معرفت، علم جدید و قرار گرفتن تبیین علمی و عقلی به جای تبیین‌های اسطوره‌ای است؛ یعنی نظام‌مند نمودن

جهان‌بینی‌ها و اسلوب‌بندی عقاید و باورهای مذهبی و رد و انکار افسانه و خرافات و موهومات است. این سنخ عقلانی شدن از طریق برنامه انتقاد از خود با هدف غلبه بر تناقضات و جهت دادن به کنش به سوی فعالیت‌های دنیوی صورت می‌گیرد. از همین رو، از نظر وبر عقلانیت حاکم بر علم با عقلانیت دینی سازگار نیست و نخستین پیش‌شرط زندگی مبتنی بر دین، رهایی از عقلانیت و ذهن‌گرایی علم است.^{۱۷} آنچه بیش از همه به این تعارض شدت بخشیده این است که تعارض علم و دین به صورت مشخص در جایی برجسته می‌شود که دانش عقلانی و تجربی به‌طور مستمر از جهان افسون‌زدایی می‌کند.

پیامدهای عقلانی شدن

یکی از مباحث درخور بررسی در اندیشه وبر، توجه به پیامدهای عقلانی شدن است. از نظر وبر عقلانی شدن جهان پیامدهایی داشته که به برخی آنها اشاره می‌شود:

۱. افسون‌زدایی از جهان

کلی‌ترین و فراگیرترین موفقیت عقلانی شدن، افسون‌زدایی از جهان است؛ افسونی که رابطه انسان و جهان را در گذشته فراگرفته بود. پس از زدودن این افسون، باید در جست‌وجوی معنای جدید برای زندگی باشیم. از همین رو، وبر به‌دنبال فهم معنای علم به‌عنوان عامل محتمل معنابخشی به زندگی بود. به دلیل سلطه عقلانی شدن، تمام اهداف انسانی معنای عینی خود را از دست داده‌اند و در وضعیت فعلی اهداف زندگی به شیوه جدید در دسترس ذهنیت انسان هستند. افسون‌زدایی از جهان که جست‌وجوی معنا را برمی‌انگیزد، نشان‌دهنده توهم‌زدایی فراگیر است. فرصت مثبتی که به مدد افسون‌زدایی از جهان به دست آمد، تأیید «معقول و سنجیده» زندگی روزمره و «مقتضیات» آن است؛ چنان‌که خود وبر می‌گوید:

زندگی ما مثل زندگی انسان‌های عهد باستان است؛ یعنی دورانی که هنوز دنیای انسان از طلسم خدایان و نیروهای اهریمنی رها نشده بود. تنها تفاوت در این است که زندگی ما معنای دیگری دارد. یونانی‌ها گاه در مقابل آفرودیت و گاه در مقابل آپولر قربانی می‌دادند، و هر کسی در مقابل شهر خودش هم قربانی می‌داد. ما هم هنوز همین کار را می‌کنیم، تنها تفاوت در جوهر انسانی انسانیت است که از همه پوشش‌های رمزآلود اما ذاتاً اصیل عاری شده و همه توهم‌ها نسبت به آن فروریخته است.^{۱۸}

نکته مهمی که وبر به آن توجه کرده، همسو شدن دین با دنیای جدید و تن دادن به اقتضات آن است. در وضعیت مدرن حوزه‌های مختلف زندگی شکل گرفته است که با

دستورهای دین سازگار نیست. تضاد وضعیت موجود سبب شده است که دین تا حد زیادی از دعاوی آغازین خود دست بکشد و به اقتضائات دنیای جدید تن بدهد. «خردگرایی پرشکوه ناظر بر رفتار اخلاقی و روشمند، که در همه رسالت‌های مذهبی دیده می‌شود، «آن یگانه چیزی را که نیازمند آن هستیم» جایگزین چندخدایی نموده است. مسیحیت در رویارویی با واقعیت‌های زندگی درونی و بیرونی ناگزیر شد به داوری‌های نسبی و سازش‌هایی تن دهد که همه ما با مطالعه تاریخ مسیحیت از آنها آگاهی می‌یابیم. امروز امور عادی زندگی روزمره مذهب را به مبارزه می‌طلبد. بسیاری از خدایان قدیمی از گورهای خود برخاسته‌اند. آنها وهم‌زدایی شده‌اند و در نتیجه به شکل نیروهای غیرشخصی درآمده‌اند و می‌خواهند بر زندگی ما مسلط شوند و بار دیگر مبارزه جاودانه خود را با یکدیگر از سر گیرند». ^{۹۱} این سخن وبر در حقیقت دوره میانه فرایند سکولاریزاسیون را توضیح می‌دهد. از نظر او در ابتدا خدایان و نیروهای اسرارآمیز طبیعت حالت شخصی داشت و در متن هر موجودی قرار داشت. در مرحله بعد به امور غیرشخصی ارتقا یافت و در نهایت به موجود فراشخصی تبدیل شد. معنای دیگری که از عبارت وبر استنباط می‌شود این است که از نظر او عقلانیت ممکن است نتواند اصل اعتقاد به خدا را از بین ببرد، ولی از خدا افسون‌زدایی می‌کند. خدا دیگر موجودی خارج از فهم و عقل انسان نیست، بلکه موجودی است که تمام خصوصیات او با عقل درک می‌شود.

۲. نسبی‌گرایی و متکثر شدن زیست‌جهان

چنان‌که بیان شد، از نظر وبر جهان به سمت عقلانی‌شدن پیش می‌رود و به موازات گسترش قلمرو عقلانی، دین به قلمرو غیرعقلانی رانده می‌شود. در پی عقلانی‌شدن برداشت انسان از جهان و شیوه زندگی در عصر مدرن، قلمرو حیات به دو بخش عقلانی و غیرعقلانی تفکیک شد؛ در نتیجه نفوذ دین در زندگی انسان به تدریج کاهش یافت و دین به قلمرو غیرعقلانی رانده شد و نظام معنایی عقلانی بر زندگی انسان مسلط شد. در نتیجه افسون‌زدایی غایی‌ترین و متعالی‌ترین ارزش‌ها از زندگی عمومی کنار نهاده شده و به حوزه استعلایی و زندگی عرفانی و به زندگی خصوصی رانده شده است. دیگر حالت‌های معنوی دینی که در گذشته در سراسر جمعیت‌های بزرگ انسانی همچون آتش شعله می‌کشید و مردم را به هم پیوند می‌داد، جز در حالت‌های خاص و موقعیت‌های خصوصی دیده

نمی‌شود. دُر حقیقت عقلانی شدن سبب شده که سایه بان مقدسی که در جهان سنت بخش‌های مختلف زندگی را دربرمی‌گرفت از بین برود و جهان اجتماعی به حوزه‌های متکثر و مستقل تبدیل شود. به بیان دیگر، در پی عقلانی شدن اولاً در اذهان و نهادهای اجتماعی بین مقدس و نامقدس تمایز بنیادی پدید می‌آید. سازمان اجتماعی دیگر کاملاً در فعالیت‌ها و حرفه‌های مذهبی درگیر نیست. به اندازه‌ای که قدرت سیاسی از قدرت مذهبی متمایز می‌شود، جامعه نیز خصلت غیردینی می‌یابد. سپهر کار و زندگی غیرمقدس کاملاً از نماز، دعا و رابطه با نظم فوق طبیعی فاصله می‌گیرد. این فاصله گرفتن و تمایز در نهادها نیز تجلی می‌یابد و سبب می‌شود که آنها دلالت ضمن دینی خود را از دست بدهند؛ ثانیاً علاقه‌مندی به امور دنیوی یا دنیوی شدن در جامعه سکولار صورت تعددگرایی مذهبی و اخلاقی به خود می‌گیرد. در جامعه سکولار از وحدت اخلاقی و دینی به مثابه خواص جامعه دینی خبری نیست. در سطح دینی و اخلاقی روحیه انتقادی و آزادی تفکر، تنوع انتخاب شخصی، بخشی شدن تعلقات دینی و تعدد ایستارهای اخلاقی متنوع و گاهی متفاوت را به همراه دارد؛ چیزی که باعث می‌شود فرهنگ جامعه مدرن، وحدت و انسجام فرهنگی جامعه دینی را نداشته باشد. در این جامعه آیین‌های متفاوتی می‌توان یافت؛ رفتارهایی که از ارزش‌ها و اخلاق‌های متفاوت ملهم است، سبب ایجاد «خرده‌فرهنگ‌هایی» می‌شود که در این نوع جامعه به‌خصوص قابل ملاحظه است.

به بیان دیگر، از نظر وبر در پی متکثر شدن جهان اجتماعی و بروز نهادهای مستقل یکپارچگی تصور ابتدایی از جهان، که براساس آن همه چیز ماهیتی جادویی داشت، اکنون دو پاره شده است: در یک سو شناخت عقلانی و تسلط بر طبیعت، و در سوی دیگر تجربه‌های رازورزانه و عارفانه قرار دارد. محتوای بیان‌ناشدنی چنین تجربه‌هایی تنها پدیده‌های ماورایی هستند که در جهان ما باقی مانده‌اند؛ جهانی که از وجود خدایان زدوده شده است. درحقیقت، ماورای همچنان قلمروی غیرمادی و متافیزیکی باقی می‌ماند و در این قلمرو است که انسان‌ها صمیمانه به روی تقدس آغوش می‌کشایند. در هر جا که چنین نتیجه‌ای بدون هیچ پس مانده‌ای از گذشته حاصل آمده باشد، فرد می‌تواند تنها در مقام یک فرد برای رستگاری خود بکوشد. در هر جا که فرد کوشیده است تصور خود از جهان را عقلانی کند، یعنی آن را جهانی به شمار آورد که قوانین غیرشخصی بر آن فرمان می‌رانند،

این پدیده همراه با عقل‌گرایی خردورزانه ظهور کرده است. بسیار طبیعی است که این پدیده در میان ادیان و اخلاقیات برآمده از آنها ثمرهٔ تلاش خردورزان فرهیخته‌ای است که همهٔ توان خود را برای «درک شناختی» جهان و معنای آن صرف کرده‌اند.^{۲۱}

وبر در مورد دیگر نیز تصریح می‌کند که زندگی ما در دنیای مدرن به قلمروهای مختلف تجزیه شده که هر قلمرو تابع قوانین متفاوت و مختص به خود است. آژ همین رو، او از ضعف داوری عقل و علم در دنیای مدرن سخن می‌راند و معتقد است که علم ذاتاً توان داوری در مورد خوب و بد را ندارد؛ چون در جهان حوزه‌های ارزشی مختلفی وجود دارد که با یکدیگر در تضاد آشتی‌ناپذیر قرار دارند. در وضعیت موجود یک معیار عام و فراگیر برای تشخیص خوب از بد، مقدس از نامقدس و زیبا از زشت وجود ندارد. اگر در گذشته یک چیز خوب بود، مقدس، زیبا و حقیقت هم بود، ولی در حال حاضر نه تنها دیگر چنین تلازمی در کار نیست، بلکه ممکن است عکس آن صادق باشد؛ ممکن است حقیقت بودن یک چیز به سبب زشتی، بدی و نامقدسی آن باشد. ممکن است چیزی زیبا باشد ولی خوب و مقدس نباشد، بلکه چه بسا علت زیبایی دقیقاً در همان جنبه‌هایی نهفته باشد که خوب یا مقدس نیستند. همهٔ اینها نشانه‌های بسیار ابتدایی مبارزهٔ خدایان آیین‌ها و ارزش‌های مختلف‌اند.^{۲۳}

مطلب مهمی که باید بدان توجه شود این است که در خدمت یک نظام ارزشی درآمدن و قبول یک نظام معنایی، خارج از توان عقل و علم است. عقلانیت نمی‌تواند به ما توصیه نماید که در اختیار کدام خدا باشیم؛ چون «زندگی این خدایان و مبارزهٔ آنها تحت سیطرهٔ سرنوشت است نه علم»؛ تنها کمکی که عقلانیت مدرن به ما می‌تواند بکند این است که به ما بگوید در این یا آن نظام الوهیت چیست. ^{۲۴} علم و عقلانیت دیگر نمی‌تواند به ما بگوید که در خدمت کدام نظام ارزشی باشیم. بسته به دیدگاه غایی هر فرد، تنها یکی از این نظام‌ها خدایی و دیگر نظام‌ها شیطانی است. «فرد باید تصمیم بگیرد که برای او کدام خدایی و کدام شیطانی است».^{۲۵}

نکتهٔ دیگر اینکه تعارض و درگیری نظام‌های ارزشی - یا به تعبیر وبر خدایان - موقتی و کوتاه‌مدت نیست، بلکه همواره نظام‌های ارزشی با یکدیگر در تعارض و کشمکش است؛ کشمکش و نزاع خدایان به سبب مسائل سطحی و جزئی نیست، بلکه از تمایزات جوهری و

ماهوی آنها نشئت می‌گیرد؛ از همین رو، تا زندگی هست مبارزه بی‌وقفه خدایان نیز دوام دارد. به بیان روشن‌تر، «تمام نگرش‌های ما درباره زندگی درنهایت آشتی‌ناپذیرند، و به همین دلیل مبارزه آنها هرگز به نتیجه نهایی نخواهد رسید. بنابراین باید دست به انتخاب سرنوشت‌ساز زد».^{۲۶}

باید توجه شود که از نظر وبر، قبول هر نظام ارزشی، حتی نظام ارزشی عقلانی متجدد بر یک امر غیرعقلانی استوار است؛ چون مبنای انتخاب هر فرد ملاک‌های شخصی است نه یک مبنای عقلانی عام. «روش‌های مهم و متفاوتی که به عقلانی شدن زندگی منتهی می‌شوند، به پیش‌فرض‌های غیرعقلانی متکی هستند که به‌عنوان امور "بدیهی" پذیرفته شده‌اند».^{۲۷} به بیان دیگر، خود عقلانی شدن، محصول امر عقلانی نیست، بلکه زاده یک امر غیرعقلانی است؛ عقلانیت همواره برای بیرون راندن جادو و دین از حیات انسانی از آن امور کمک می‌طلبیده است. «عناصر غیرعقلانی که در عقلانی کردن واقعیت دخیل هستند، کانون‌هایی بوده‌اند که خردورزی در تلاش خستگی‌ناپذیر خود برای در اختیار گرفتن ارزش‌های ماورای طبیعی به‌ناچار به آنها پناه برده است. هرچه جهان از غیرعقلانی‌گری تهی‌تر به نظر برسد، مسئله فوق‌شدت بیشتری می‌یابد».^{۲۸}

۳. شکل گرفتن قفس آهنین

در آغاز این بحث توجه به ارتباط عقلانیت و آزادی فردی در دیدگاه وبر لازم است. از نظر وبر عقلانیت نه تنها مخل آزادی فردی نیست بلکه بالاترین سطح آزادی را فراهم ساخته است؛ چون کنش‌های انسان را قاعده‌مند و پیش‌بینی‌پذیر نموده است. بنابراین، عقلانیت از این حیث مسئله‌زا نیست، بلکه از دو جهت دیگر مسئله‌ساز است؛ البته این دو جنبه مکمل هم‌اند. جنبه نخست مشکل جوهری و ذاتی عقلانیت است. یعنی عقلانیت به‌عنوان مبنای نظم نمی‌تواند معقولات خود را توجیه نماید؛ چون تنها ارتباط بین وسیله و هدف را بررسی می‌کند و به مبنای کنش و اهداف کاری ندارد. این همان چیزی است که لوویت می‌نویسد: «واقعیت ابتدایی و تعیین‌کننده است: هر نمونه‌ای از عقلانی شدن، بنیادی ناگزیر محکوم به ایجاد عدم عقلانیت است».^{۲۹}

عقلانیت به‌معنای دستیابی به بهترین یا مطلوب‌ترین شیوه عمل که تنها به اعتبار اهداف یا ارزش‌ها می‌تواند ارزشمند یا نامطلوب تلقی شود، فی‌نفسه، ارزشمند تلقی شود و

نتیجه‌اش، اعطای ارزش اهداف به وسایل است. کسب پول هرچه بیشتر، قدرت هرچه بیشتر و لذت هرچه بیشتر، هدف عقلانیت فنی است. عقلانیت، راه تحقق این اهداف است، اما نمی‌تواند معقولیت فی‌نفسه این اهداف را توجیه کند. به‌علاوه، این اصل که عقلانیت برای تحقق اهداف انسانی، مطلوب‌ترین شیوه و روش است نیز مسئله‌ای است که چنین عقلانیتی، خودش قدرت توجیه و اثباتش را ندارد. این حقیقت، یعنی عدم امکان استدلال عقلی در مورد ارزش‌ها و اهداف، اساساً ویژگی بنیادین فرایند عقلانی شدن از نظر وبر است.

اما عقلانیت از وجه دیگری نیز مسئله‌ساز است. این مسئله اخیر به پیامدهای شکل‌گیری نظام عقلانی تجدد بر آزادی انسان یا سرکوب‌گری این عقلانیت مربوط می‌شود؛ چیزی که وبر با تعبیر «قفس آهنین» آن را به‌اجمال بیان کرده است. برخلاف تلقی لوویت این دو مسئله یکی نیست؛ زیرا مسئله اول، از آغاز، در بطن عقلانیت وجود داشته یا ذات آن است، اما مسئله دوم ناشی از استقلال‌یابی عقلانیت و خودبنیادی آن است. یعنی مسئله دوم، پیامد و نتیجه تبدیل عقلانیت به منطق نظم اجتماعی و کنش انسانی در جهان تجدد است؛ زیرا گسترش عقلانیت، بر تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی، موجب شکل‌گیری نظامی از وابستگی‌های گوناگون، سرسپردگی و تبعیت عام انسان از «ابزارها» شد. دیگر هر فردی ناگزیر در این یا آن «مؤسسه»، چه در اقتصاد چه در علم، ادغام می‌شود. عامل شکل‌گیری قفس آهنین این است که از دل عقلانیت، یک فرایند غیرعقلانی پدید آمد؛ چنان‌که خود عقلانیت محصول یک امر غیرعقلانی بود. غیرعقلانیت ناشی از عقلانیت، عبارت است از تبدیل شدن وسایل به اهداف. آنچه در ابتدا وسیله نیل به هدف بود به جای هدف نشست و خصلت وسیله بودن آن کاملاً به فراموشی سپرده شد. این واژگونی وجه تمایز کل فرهنگ مدرن است؛ تمدنی که ترتیبات، نهادها و فعالیت‌هایش آن چنان عقلانی شده که دیگر بر انسان مسلط شده است. مخلوق بر خالق مسلط شده است. این معنای «قفس آهنین وبر» است؛ وضعیتی که در آن، سازمان عقلانی شرایط مطلق زندگی، از خود، قاعده غیرعقلانی خودسرانه سازمان را تولید می‌کند. در ابتدا اشیای مادی و تعلقات این جهانی مانند ردای سبکی بود که شخص قدیس بر دوش می‌گرفت و هر وقت می‌توانست، آن را به‌دور می‌افکند، ولی به حکم سرنوشت ردای قدیس به قفس پولادین تبدیل شد. در این وضعیت دیگر روحیه ریاضت‌گری دینی از قفس پریده و سرمایه‌داری مدرن دیگر نیازی به حمایت

روحیه دینی ندارد. آنچه در گذشته به قصد تکلیف انجام می‌شد، دیگر صبغه اخلاقی و دینی ندارد، بلکه از روی اجبار و الزام انجام می‌شود؛ چون سرمایه‌داری به‌عنوان یک نظم عینی در برابر ما قد علم کرده که افراد در داخل آن متولد می‌شوند و ملزم‌اند که مانند دیگر نظم‌های تغییرناپذیر در داخل آن زندگی کنند؛ وضعیتی که وبر از آن به مرحله «متخصصان بی‌روح» و «احساس‌های بدون قلب» تعبیر می‌کند. این جملات وبر نشان‌دهنده اوج پیشرفت تمدن فرهنگی در جهان مدرن است.^{۳۰}

وبر درباره وضعیت موجود و گرفتار شدن انسان‌ها در قفس آهنین اظهار نومی‌نموده و دو راه حل برای فرار از وضعیت موجود مطرح کرده است. راه حل نخست وی در انداختن طرح نو و آغاز جدید یا شروع مجدد تاریخ با ظهور پیامبر جدید است: «هیچ کس نمی‌داند که در آینده چه فردی در این قفس زندگی خواهد کرد، یا اینکه در پایان این توسعه عظیم، پیامبران جدیدی ظهور خواهند کرد، یا عقاید و آرمان‌های قدیم دوباره پدیدار خواهد گشت؟»^{۳۱} روشن است که در این راه حل انسان هیچ نقشی ندارد و باید خود را به دست تقدیر بسپارد و انتظار بکشد که ببیند سرنوشت او چگونه رقم می‌خورد. راه حل دوم که می‌توان از مجموع سخنان وبر استنباط نمود، متوسل شدن به دامن رهبران کاریزماتیک و قهرمانان تاریخ است. در غیر این صورت باید با وضع موجود خود را وفق داد تا دستی از غیب برآید و سرنوشت ما و زمانه ما را رقم بزند.^{۳۲}

۴. بی‌معنا شدن زندگی

یکی از پیامدهای مهم عقلانی شدن و افسون‌زدایی از جهان، بی‌معنا شدن زندگی و دشوار شدن تحمل رنج و مشکلات زندگی است. به بیان دیگر، از نظر وبر و تولستوی دنیای جدید دنیای عاری از معنا است؛ چون پیشرفت فزاینده خرد و علم مرگ را به رویداد بی‌معنا تبدیل نموده است. چون مرگ بی‌معنا است، زندگی متمدنانه هم بی‌معنا است.^{۳۳}

از نظر وبر در مراحل آغازین تکامل تاریخ و در زمان کم‌فروغ بودن عقل، جادو و دین به راحتی مسئله رنج را حل می‌کرده، ولی با گسترش عقلانیت، حل معضل رنج نیز رفته‌رفته دشوارتر شده است. دلیل این امر هم آن است که در پی رشد فزاینده عقلانیت جمعیت‌های بیشتری در معرض تجربه‌های مخل معنا قرار می‌گیرد و تفسیر مردم از درد، رنج، ناملایمات، و بی‌عدالتی‌ها عمیق‌تر و دقیق‌تر شده است؛ به نحوی که دیگر توان اقماعی

تفسیرهای سطحی و ابتدایی جادو و ادیان ابتدایی از دشواری‌های زندگی به تحلیل رفته است. دیگر بی‌معنایی حوادث ناگوار صرفاً به این علت نیست که مغایر منافع و علایق مردم‌اند، بلکه دلیل «بی‌معنی» بودن آنها این است که اصلاً نباید رخ می‌دادند نه اینکه مطابق میل آنها نیست. در اینجا بیش از همه مسئله رنج و بدبختی مطرح است، نه صرفاً به این علت که پدیده‌هایی وجود دارند که در قالب اصطلاحات بدبختی و شر تعریف می‌شوند، بلکه به این دلیل که کسانی که رنج می‌برند از لحاظ اخلاقی مستوجب و مستحق آن نیستند؛ یعنی انسان‌های درستکار بیشتر در معرض بدبختی قرار می‌گیرند و به جای ثواب عقاب می‌بینند. گاه افرادی به عذاب و رنج گرفتار می‌شوند که به صورت کامل احکام اخلاقی و قانونی را رعایت می‌کنند و مستحق عذاب نیستند؛ چنان‌که خود وبر می‌نویسد: «همراه با عقلانیت فزاینده برداشت‌های انسان از جهان، نیاز به تفسیر اخلاقی از معنای گسترش سعادت در میان مردم افزایش یافت. هرچه تأملات دینی و اخلاقی درباره جهان فزونی می‌یافت و هرچه مفاهیم ابتدایی ناظر به جادوگری بیشتر منسوخ می‌شد، عادلانه پنداشتن رنج با دشواری بیشتری مواجه می‌شد. چه بسیار مواقع مصیبت بر کسانی وارد می‌شد که سزاوار آن نبودند؛ و چه بسا که «بدها» پیروز می‌شدند، نه «خوب‌ها»؛ حتی آنکه ملاک خوبی و بدی را طبقه حاکم تعیین می‌کرد نه «اخلاقیات بردگی».^{۳۴}

مطلب بسیار مهم دیگری که وبر بیان می‌دارد این است که اگرچه به دلیل گسترش عقلانیت چالش جدی میان دین و عقلانیت در حل معضل رنج پدید می‌آید، عقل قدرت حل مسئله رنج را ندارد؛ زیرا عقل نمی‌تواند توجیهات اخلاقی برای آن فراهم آورد؛ چون مسئله معنا، امر عقلانی نیست. آژ همین‌رو، مطابق دیدگاه وبر در جامعه مدرن انسان بدون کاشانه و سرپناه است؛ زیرا عقلانیت مدرن دین را از عرصه حیات بشر کنار نهاده و آن را به قلمروهای غیرعقلانی رانده است، ولی خود نتوانسته مشکلات بنیادی او را حل کند و به زندگی‌اش معنا بخشد. بر همین اساس، وبر در دنیای مدرن هم نیاز به دین را به‌عنوان یک معضل وجودی مطرح نمود؛ نیازی که اگر درست پاسخ داده نشود، معنای زندگی آسیب می‌بیند. او در عصری می‌زیست که دین فاقد اعتبار اجتماعی شده بود و دیگر از منظر مخالفان قادر به معنا بخشیدن به حیات بشر نبود. به همین دلیل تلاش گسترده برای نشان دادن علم به جای دین انجام شد تا این خلأ معنایی ترمیم شود. اما وبر با این جریان مقابله کرد.

او به شدت به کسانی که در دانشگاه‌ها یا به نام علم می‌کوشیدند به چنین اقدامی دست بزنند می‌تازد و همکاران دانشگاهی خود را از اینکه نقش پیامبران را بازی کنند بر حذر می‌دارد و می‌گوید: «عرضه نبوت دروغین دانشگاهی برای پنهان کردن این واقعیت بنیادین از انسان‌های دین‌دار که محکوم به زندگی در عصری بدون خدا و پیامبر هستند و به آنها یک پیامبری بدلی عرضه نماییم، به علائق درونی او هیچ خدمتی نکرده‌ایم. و به نظر من تمامیت وجود دینی او علیه ما خواهد شورید».^{۳۶}

ناتوانی علم در معنابخشی به زندگی نتیجه تغییر فهم ما از معنا و حقیقت علم است. دیگر علم «راه به سوی هستی حقیقی»، «راه به سوی طبیعت حقیقی»، «راه به سوی خدای حقیقی» و «راه به سوی سعادت حقیقی» نیست؛ بنابراین، علم اساساً فاقد معنا است؛ چون به پرسش‌های بنیادی ما پاسخ نمی‌دهد.^{۳۷} اگر در گذشته از علم به مثابه راه رسیدن به خدا و درک معنای کائنات استفاده می‌شد، در دنیای جدید امر کاملاً برعکس شده است. در وضعیت مدرن مهم‌ترین دستاورد علم جدید این است که ریشه اعتقاد به معنادار بودن کائنات را خشکانده است؛^{۳۸} چون در تبیین مسائل خود به علل خارج از طبیعت استناد نمی‌کند و در آن چیزی به اسم معجزه یا وحی پذیرفته نمی‌شود و تمام پدیده‌ها تنها بر اساس علل طبیعی و تجربی تحلیل و تبیین می‌شوند.^{۳۹}

بالتر از آن، علم مدرن اساساً به دنبال چنین پاسخ‌هایی نیست؛ وظیفه علم تنظیم زندگی از طریق محاسبه اهداف بیرونی و فعالیت‌های زندگی، ارائه روش‌های اندیشیدن، ابزارهای اندیشیدن و آموختن اندیشیدن و در نهایت روشنگری یا رسیدن به وضوح است. بُّه بیان دیگر، نباید میان علم، الهیات و فلسفه به مثابه سه نظام معرفتی خلط نمود. از نظر وبر کار علم کشف حقیقت، کار الهیات بسط ارزش‌های الهی و کار فلسفه تأمل در ماهیت هستی است: «امروز علم رشته‌ای است که در رشته‌های خاصی سازماندهی شده تا به شناخت حقایق وابسته به هم کمک نماید و از آنها تصویر روشن به دست دهد. علم موهبتی الهی نیست که به فرزندگان و پیامبرانی تعلق داشته باشد که اشاعه‌دهنده ارزش‌های مقدس و الهامات‌اند؛ علم از نوع تأملات فلسفه و حکما درباره معنای کائنات نیز نیست».^{۴۰} و بر در تبیین مقصود خود، به مختصات بیشتر الهیات اشاره نموده است. از نظر وی تبیین خردمندانه مقدسات، تبیین معنای جهان، هدایت زندگی به سمت رستگاری، اعتقاد به مقدس بودن برخی از اعمال و حالات ذهنی، از مختصات الهیات است. از نظر وی این

خصوصیات فراتر از علم است؛ پیش‌فرض‌های الهیات اساساً از سنخ «آگاهی» مرسوم نیست، بلکه نوع دارایی است.^{۴۲}

وبر دربارهٔ وظیفهٔ فلسفه نیز چنین می‌نویسد: «رشته‌های فلسفه می‌توانند بیش از این پیش بروند و "معنای" ارزیابی‌ها را کاملاً روشن کنند؛ یعنی می‌توانند ساختار غایی و معنادار آنها و پیامدهای معنادار آنها، یا به عبارت دیگر، "جایگاه" این ارزیابی‌ها را در میان دیگر ارزیابی‌های غایی ممکن نشان دهند و حیطهٔ معناداری آنها را تعیین کنند».^{۴۳} همین‌طور از نظر وی فلسفه می‌تواند انسان را در تصمیم‌گیری یاری رساند و به انجام دادن کاری امر یا از آن نهی کند؛ ولی علم چنین توانی ندارد؛ علم هرگز نمی‌تواند به کسی بگوید که چه باید کرد یا خواهان انجام چه کاری باید بود، ولی می‌تواند بگوید که به چه کاری توانا است.^{۴۴}

برخلاف الهیات و فلسفه، علم از هر نوع پیش‌فرضی فارغ است. علم در صورتی بی‌طرفی خود را حفظ نموده است که مانع دخالت تعهدات مذهبی خود شود؛ برخلاف فرد مؤمن که به «معجزه» و «وحی» اعتقاد دارد، لازمهٔ بی‌طرف ماندن علم این است که چیزی دربارهٔ «معجزه» یا «وحی» نداند. اندیشهٔ اصلی علم فارغ از پیش‌فرض این است که به فرد مؤمن بقبولاند که تبیین و توضیح مسائل، امور ماورای طبیعی و اعتقادات دینی خود را دخالت ندهد و آنها را صرفاً براساس عوامل مادی و شیوهٔ عملی تبیین نماید. مؤمن می‌تواند، بی‌آنکه از عقیدهٔ خود دست بکشد، این کار را انجام دهد.^{۴۵}

با توجه به اینکه معنادادن به زندگی با امور ماورایی در ارتباط است و علم توان فرارفتن از امور این جهانی را ندارد، علم قدرت حل معنای زندگی را نیز ندارد؛ عالمان به اتکای علم‌شان نمی‌توانند به زندگی معنا ببخشند و باید پذیرفت که «نبوت دانشگاهی ... تنها مسلک‌هایی افراطی و جزمی به بار خواهد آورد، نه یک اجتماع دینی واقعی».^{۴۶} لذا وبر برای رهایی از حیرت و اضطراب زندگی در جهان معاصر، برگشت مجدد به دین یا تحمل وضعیت موجود را توصیه می‌کند.^{۴۷}

مطلب بسیار مهم دیگری را که وبر به آن اشاره نموده، بی‌معنایی فرهنگ مدرن است؛ زیرا گناه عامل اصلی اختلال معنا، و جزء فرهنگ مدرن است. فرهنگ مدرن، ذاتاً معصیت‌آلود است.^{۴۸} مسئلهٔ دیگری که فرهنگ مدرن نتوانسته آن را حل کند مرگ است. از این جهت نیز فرهنگ مدرن بی‌معنا است. «کمال صرفاً این جهانی خویشتن یک انسان فرهیخته، و در نتیجه ارزش غایی‌ای که به نظر می‌رسد فرهنگ به آن قابل تحویل است،

برای تفکر دینی بی معنا می‌نماید. و علت آن هم این است که در تفکر دینی مرگ، در صورتی که از دیدگاهی این جهانی نگریده شود، آشکارا بی معنی خواهد بود. و تحت همین شرایط "فرهنگی"، مرگ بی معنی بر بی معنی بودن خود زندگی قاطعانه مهر تأیید می‌زند.^{۴۹} در وضعیت مدرن، کل «فرهنگ» همچون رهایی انسان از چرخه از پیش تعیین شده حیات طبیعی جلوه می‌کند. به همین دلیل، هر قدر که فرهنگ پیشرفت می‌کند، به همان اندازه به نوعی به بی معنایی هر چه مخرب تر منجر می‌شود. پیشرفت ارزش های فرهنگی به نیرویی تبدیل شده است که در خدمت اهداف بی ارزش و در عین حال متناقض و نافی یکدیگر درآمده است. در فرهنگ مدرن، به عنوان کانون نقص و بی عدالتی و رنج و گناه و بیهودگی روزبه روز معنا و هدف زندگی از بین می‌رود؛ چون به گناه آلوده شده است و تفکیک آن هم تقویت فرایند بی معنایی را تقویت می‌کند. جهانی که از منظر دینی دارای معنا است، در وضعیت مدرن پاره پاره و ارزش زدایی شده است. این ارزش زدایی از تعارض تقاضاهای اخلاقی و واقعیت و از تعارض اخلاق عقلانی و ارزش های تا حد اخلاقی و تا حد غیر اخلاقی، سرچشمه می‌گیرد.^{۵۰}

نتیجه گیری

۱. معضلات فرهنگ مدرن محصول رشد و گسترش عقلانیت مدرن است. عقلانیت مدرن اساساً عقلانیت ابزاری یا وسیله و هدف است؛ عقلانیتی که صرفاً به بررسی وسیله و هدف پرداخته و از توجه به مبانی و اهداف غفلت می‌ورزد. این عقلانیت در ذات خود سکولار است.
۲. از نظر وبر عقلانیت مدرن در دامن دین متولد شده و در تاریخ غرب گسترش یافته است. منتها این عقلانیت پس از رشد از دین فاصله گرفته و برضد آن اقدام نموده است. از همین رو، مشکلاتی در تمدن جدید پدید آمده است.
۳. عقلانیت در فرهنگ مدرن در سه ساحت نفوذ کرده است. این سه ساحت عبارت‌اند از: عرصه دانش، ساحت نظام معنایی، و ساحت انگیزه و تعهد یا رفتار. از میان این سه ساحت ساحت معرفت و دانش از همه مهم تر است.
۴. آنچه دیدگاه وبر را ممتاز نموده، نگاه انتقادی وی نسبت به فرهنگ مدرن است. از نظر وی عقلانیت به دلیل فاصله گرفتن از مبدأ خود آسیب‌هایی در زندگی مدرن پدید آورده است. افسوس زدایی، نسبیت گرایی، بی معنا شدن زندگی، و گرفتار شدن انسان در قفس آهنین مهم ترین آسیب‌های زندگی مدرن است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ماکس وبر، دین، قدرت، جامعه، ص ۱۷۹.
 ۲. همان، ص ۳۳۲.
 ۳. ماکس وبر، اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، ص ۳۶.
 ۴. همو، دین، قدرت و جامعه، ص ۳۳۲.
 ۵. همان.
 ۶. ماکس وبر، اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، ص ۱۵۵.
 ۷. همان، ص ۹۳.
 ۸. همان، ص ۱۰۴.
- ۹ Weber, The sociology of religion, p. 2.
۱۰. تالکوت پارسونز، ساختار منطقی جامعه شناسی دین ماکس وبر، ص ۴۵.
 ۱۱. عبدالکریم سروش، سنت و سکولاریسم، ص ۷۹، ۸۹-۹۰.
 ۱۲. ماکس وبر، دین، قدرت، جامعه، ص ۴۱۰.
 ۱۳. همو، روش‌شناسی علوم اجتماعی، ص ۳۷۴.
 ۱۴. همان، ص ۳۱۷.
 ۱۵. تالکوت پارسونز، همان، ص ۴۶.
 ۱۶. ماکس وبر، دین، قدرت، جامعه، ص ۱۶۱-۱۶۲.
 ۱۷. همان، ص ۱۶۵.
 ۱۸. همان، ص ۱۷۱-۱۷۲.
 ۱۹. همان، ص ۱۷۲.
 ۲۰. همان، ص ۱۷۹ و ۳۱۸.
 ۲۱. همان، ص ۳۱۹.
 ۲۲. همان، ص ۱۴۳.
 ۲۳. همان، ص ۱۷۱.
 ۲۴. همان، ص ۱۷۱-۱۷۲.
 ۲۵. همان، ص ۱۷۲.
 ۲۶. همان، ص ۱۷۶.
 ۲۷. همان، ص ۳۱۸.
 ۲۸. همان، ص ۳۱۹.
 ۲۹. کارل لوویت، ماکس وبر و کارل مارکس، ص ۳-۹۲.
 ۳۰. ماکس وبر، اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، ص ۱۵۶.
 ۳۱. همان، ص ۱۵۶.

۳۲. همان.
۳۳. ماکس وبر، دین، قدرت، جامعه، ص ۱۶۲.
۳۴. همان، ص ۳۱۲.
۳۵. همان، ص ۴۰۶.
۳۶. همان، ص ۱۷۷.
۳۷. همان، ص ۱۶۶-۱۶۸.
۳۸. همان، ص ۱۶۵.
۳۹. همان، ص ۱۷۰.
۴۰. همان، ص ۱۷۴-۱۷۵.
۴۱. همان، ص ۱۷۶.
۴۲. همان، ص ۱۷۸.
۴۳. همان، ص ۴۳.
۴۴. ر.ک: همان.
۴۵. همان، ص ۱۷۰.
۴۶. همان.
۴۷. همان، ص ۱۸۰.
۴۸. همان، ص ۴۰۷-۴۰۹.
۴۹. همان، ص ۴۰۹.
۵۰. همان، ص ۴۱۰-۴۱۱.

منابع

- پارسونز، تالکوت، *ساخت‌های منطقی «جامعه‌شناسی دین» ماکس وبر*، ترجمه پدالله موقن و احمد تدین، در: عقلانیت و آزادی، تهران، هرمس، ۱۳۷۹.
- ریترز، جورج، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی، ۱۳۸۰.
- سروش، عبدالکریم، *سنت و سکولاریسم*، تهران، موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۱.
- لوویت، کارل، *ماکس وبر و کارل مارکس*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران، ققنوس، ۱۳۸۵.
- وبر، ماکس، *روش‌شناسی علوم اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، مرکز، ۱۳۸۲.
- _____ *دین، قدرت، جامعه*، ترجمه احمد تدین، تهران، هرمس، ۱۳۸۴.
- _____ *اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری*، ترجمه عبدالمعبود انصاری، تهران، سمت، ۱۳۷۳.